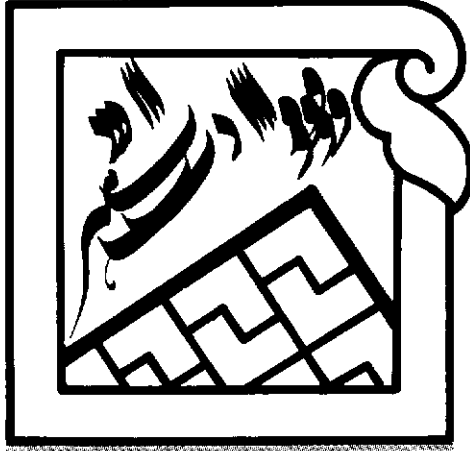


میراث خانہ

سال دوم - شماره چهارم



پیشگاہ علوم
پرتال جا



نگاهی به

شرح غزلی از حافظ

علی دوانی

قسمت دوم

در شماره گذشته، وقف نامه دیوان حافظ را که به انشای فیلسوف نامی جلال الدین دوانی بود درج کردیم و در آنجا گفتیم این عالم بزرگ که در زمانی نزدیک به عصر حافظ می زیسته است، برخی از غزلیات و ابیات دیوان حافظ را شرح کرده است از جمله غزل معروفی را که با این مطلع آغاز می شود:

در همه دیر مغان نیست چون من شیدایی خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

اینک قبل از درج شرح این غزل توضیحاتی را لازم می دانیم.

در زمان جلال الدین دوانی بیشتر متکلمان عصر اهل عرفان بوده اند، و علاوه مباحث فلسفی و کلامی که کار اساسی آنها بوده، عرفان و تصوف علمی را هم مدنظر داشته اند، و در آن باره آثاری پدید آورده اند و سهم جلال الدین در این باره از دیگران بیشتر بوده است.

تصوف و عرفانی که آنها داشته اند، و آن را دنبال می کرده اند، نظیر آن بوده که صدر المتألهین شیرازی و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی و ملا محسن فیض کاشانی، دامادها و شاگردان دانشمندش داشته اند، نه اینکه خانقاه نشین و اهل معرکه های درویشی به سبک یکصدساله اخیر بوده اند.

حافظ نیز چنان که از حالات و روحیات و ابیات غزلیاتش پیداست اهل اینک به کسی سربسپرد یا پیری از وی دستگیری کند نبوده است. پیداست که مدتی این راه را طی کرده ولی بر آن ثابت نمانده و مانند تبیینی که با علمای بی تقوا و وعاظ ریاکار داشته، از همه آنها بیزار بوده است. او مردی مستقل بوده و طبع و روحی خاص خود را داشته است.

طریقت و شریعت و حقیقت و سیر و سلوک و پیر و قطب و دستگیری و جلسات ذکر و فکر مورد ادعای صوفیه هم کار اهل علم و دانشمندان محقق و فیلسوفانی امثال جلال الدین نبوده و اگر گاهی از این رهگذر یاد کرده اند، مماشات با اهل عصر بوده است که با این مفاهیم بیگانه نبوده اند.

پیری که باعث دستگیری حافظ شده، و به قولی درویشی گمنام با وی «سلسله صحبت و ارادت»، داشته، شناخته نیست اگر او دارای چنان جایگاه والائی بوده، که «در روزگار خویش درویشی یگانه بوده، و اکابر زیرکان آن عصر از انوار معارف او مقتبس می بوده اند»^(۱)، نمی باید تا آنجا ناشناخته شود که از وی هیچ سخنی در میان نباشد، و فقط با نقل درویشی آن هم در روایتی ضعیف، سالها بعد، در نوشته جلال الدین دوانی بیاید.

تازه مگر مولوی و حافظ معلومات خود را از شمس تبریزی و این پیر گمنام گرفته اند؟ آنها آنچه داشته اند از مدرسه و استادان فن اخذ کرده اند، و بعد در لباسی دیگر اظهار داشته اند. حافظ که خود می گوید: هرچه



کردم همه از دولت قرآن کردم، و آن همه که از درس صبحگاه و قرائت قرآن با چهارده روایت دم می‌زند، اهل اینکه به پیروی گمنام سرسپرد، و هر چه را داشته از او بدانند نبوده است. این گونه دانشمندان حالات و روحیاتی داشته‌اند که در لباس شعر درآمده، و در آنجا که بی‌اختیار می‌شده‌اند، آن را به صورت غزلیات ابراز داشته‌اند. مانند شیخ بهائی و شهید اول، و شیخ حرعاملی و ملاعبدالرزاق لاهیجی و ملامحسن فیض کاشانی و غیرهم. هیچ کدام از اینان به کسی سرنسپردند و نیاز به دستگیری نداشتند، و اهل خرقة و خانقاه و سیر و سلوک مورد ادعای درویشان نبوده‌اند. بنابراین ما به جلال‌الدین دوانی با دید عالمی که در فنون مختلف عقلی و نقلی دست داشته است می‌نگریم، نه آنچه در این رسائل فارسی به تبع رهروان عصر گذاشته است.

اینان مدرّسان مدارس و استادان علوم دینی و عقلی بوده‌اند. نه خانقاهی داشته‌اند، و نه به کسی اجازه خرقة داده‌اند. و نه در اندیشه معتاد کردن افراد به عالم درویشی بودند. صوفیه در نظر آنان بزرگان عرفای درس خوانده و صاحبان آراء و افکار بوده‌اند. اگر ما در سنوات اخیر غزلیات عرفانی مرحوم امام خمینی - قدس سره - را می‌دیدیم و از نزدیک با وی آشنا نبودیم، شاید همین‌ها را که جلال‌الدین دوانی و دیگران در شرح غزل و ابیات حافظ نوشته‌اند، و به ظواهر آن معتقد نبوده‌اند، به طوری که در آخر نوشته‌اند «والله العالم»، درباره روحیات و شناخت امام می‌گفتیم، با این وصف چه بسا که اهل خرقة روزی همین‌ها را هم که امام چنین و چنان بوده است به استناد بعضی از ابیات غزلیات آن بزرگوار بگویند! حال آنکه همه می‌دانند ایشان به هیچ وجه با خرقة و خانقاه و عوالم تصوف سر و کار نداشته، و مرجع تقلید و فقیه زمان و استاد بزرگ علوم عقلی و شرعی بوده‌اند.

به هر حال به طوری که قبلاً گفتیم جلال‌الدین دوانی، نویسنده و قف‌نامه دیوان حافظ غزلی را که بیت مزبور مطلع آن است برای شرح الفاظ آن و مقاصد حافظ برگزیده و آن را تبیین کرده است. تا بی‌خبران بدانند و به ظواهر الفاظ اشعار حافظ ننگرند و برخی از آنها را به معانی حقیقی حمل نکنند. زیرا این قوم را اصطلاح خاصی است که ظاهرینان از درک آن بیگانه‌اند.

از این رساله نسخه‌های خطی بسیاری در دست است. همه آن هم در سال ۱۳۱۹ شمسی در مجله ارمغان سال بیست و یکم شماره ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ چاپ شده است، و آن این است:

باسمه تعالی

شرح يك غزل حافظ (از آثار حکیم صمدانی، عارف ربانی ملا جلال‌الدین علامه دوانی)

جلال‌الدین دوانی پیش از هر دانشمند بزرگ دیگری توجه به دیوان حافظ داشته و تحت تأثیر معانی بلند و حکیمانه و عارفانه و الفاظ زیبا و رسای آن بوده است و از میان شروخی که گفتیم وی بر اشعار حافظ نوشته است به مناسبت شرح يك غزل او را نقل می‌کنیم^(۱) او در شرح غزل حافظ به این مطلع:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

می‌نویسد: دیری است که شخصی که حق اخوت بر من داشته خواسته است [این غزل لسان الوقت (۱) و ترجمان اسرار حافظ شیرازی را که به حقیقت صدای نغمه راه شناسان مقامات طلب است، بلکه راست نوایی عشاق پرده شناس طریق عشق] است معنی کنم...

امید که این نور رسیدگان عالم غیب که از برای اظهار حقایق از شهرستان قدس و نزاحت به بدرقه خامه، به سواد خطه آمده‌اند، در دیده اولی الابصار، مکانی لائق از قبول خواهند یافت.

۱- ترك: مجله دانشکده ادبیات شیراز شماره ۷، سال ۱۳۴۱، مقاله آقای علی اصغر حکمت به نقل از علاقه جلال‌الدین دوانی در ذیل شرح این بیت از حافظ: کرده ام تنوبه به دست صنیع باده فروش که دیگر می‌نخورم بی رخ بزم آدای
۲- در این جا گزیده ای از این شرح غزل حافظ آورده می‌شود.



و چون بناء سخن در امثال این مقام مبتنی بر قواعدی است از طبقات مدارك اوهام بلندتر، و حدائق به زبانی است از اوضاع جعلی و دلالت متعارفة عرفی متجاوز. بیت:

زبان عشق ندانند ادیب نکته شناس
که این لغت نه به اوضاع تازی و عجمی است

ناچار افتاد تمهید مقدمه ای نمودن که از مطاوی آن اجمالاً شطری از آن مقاصد با بعضی از فنون آن دلالات هدایت سمات، که متعارف شهرستان آشنایی است معلوم گردد تا طالب متبصر^(۳) را مزید بصیرتی شده، بر آن مقاصد عالیّه -
کما ینبغی - اطلاع یابد.

و در پایان مقدمه می نویسد:

«تنبیه - محصل اشارتی که طی مقدمه ممهّد شد آن است که حضرت جمعیت پناه عشق از آن جا که مقتضای نغایق^(۴) اطراف و مستعدی جامعیت اضداد است، هم به کتمان اسرار امر می فرماید، و هم به کشف استار^(۵) اشارت می نماید. مصرع:

ابروش می گوید که لا، چشمانش می گوید نعم!

بیت:

به صد جان ارزد آن رغبت که جانان
نخواهم گوید و خواهد به صد جان

و این دو منهج^(۶) کلی در تمام مراتب تنزلات با او همراه است، و چون عزت و الفت عشق را ذاتی است، حکمت بالغه اقتضای آن کند که به تدریج در هر مرتبه ای از مراتب تنزلات جمال و کمال معشوق به قدر و حوصله وقت ظاهر گردد. الامور مرهونه باوقاتها، تا نوبت به نقطه تمامی که غایه الغایات است رسد، اعنی کمال شعور، و به اتصال قوسین ظهور و شعور، سیر دوری عشق تمام سرانجام گردد، و این مرتبه خاتم عربی است - علیه السلام و الصلوة - که نشان بر نبوت بدایت و نهایت قوس ظهوری بود، و رتبت ولایت بدایت و نهایت قوس شعوری:

مصرع:

درس دور اول آمد عین آخر

و از این جاست که در ملابس^(۷) صور اوضاع شرعی، نوعروسان حورا شعار، حقایق معانی را بر وجهی جلوه داده که صاحب نظران دیده باز، از غایت رقت و لطافت آن، دقایق جمال شاهد مقصود را اختیال^(۸) توانند نمود.

بیت:

چو آفتاب نماید میان آب زلال
درون پیرهن از عین نازکی بدنش

و بتوانند از نهایت رقت و لطافت آن دقایق، جمال شاهد

مقصود را در قوه خیال تصوّر کنند، ولی فهم درست و کشف آن حقایق و رفع حجب از آنها موکول به زمان ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

لیکن بر وفق اقتضاء وقت و سلوک طریق تدریج، کشف آن حجب رقیقه موقوف به ظهور مظهر موعود اعنی خاتم الولا یه - علی آبناه الکرام و علیه الصلوة و السلام - (امام زمان) ماند، تا آن زمان که به میامن انوار ظهورش آفاق عوالم آفاق و انفس را که ظلمت ظلم دو بینی ان الشرك لظلم عظیم^(۹) فرو گرفته باشد، از لمعات انوار عدالت توحید که شهدالله انه لاله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائماً بالقسط^(۱۰) برگرداند، کما قال (ص): یملا الدنيا عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً، و زمین قابلیت طالبان کنوز کمالات کامنه که در تخوم فطرت ایشان مخزون و مکنون است، از کتم قوت و مکسوز، به صحرای فعل و عیان اندازد، و قیل لأرض اخرجی خیاباک^(۱۱) و آفتاب اسرار حقیقت از مغرب صورت شریعت رو برزند و چندان که زمان ظهور آن حضرت متقارب گردد، تباشیر انوار حقیقت روز به روز ظهور و بروز بیشتر یابد، و بیته صدق این دعوی بر صحیفه احوال زمان ثبت است.

اگر کسی به دیده استبصار تحدق^(۱۲) نماید که لطف قرایح^(۱۳) و قرب استعداد اکثر ابناء زمان نسبت به ابناء ایشان مترقی است، و همم را با همم همین نسبت، باز از میامن قرب حضرت وراثت بنه صاحب الزمان بحکم: وللأرض من كأس الکرام نصیب^(۱۴)، اسرار معارف از هر زمان سر برمی زند، و از صوت اصلی حقیقت، بحسب اختلاف اصوات قابلیت، از هر طرفی صدایی می رسد، لیکن چون کمال اشعار از خصائص نشأه خاتمی است، راه یافتگان بیابان فنا در بیان حقایق انتهای^(۱۵) طریقت، تشبیهاتی شعری نموده، از آن مقاصد عالیّه تعبیر به متداولات^(۱۶) زندان خلیع العذار^(۱۷) نمایند.

بیت:

بر چهره مخدرة معرفت شرف
نیلی کشید عاقبت از درج شاعری

تا به حدی که صورت بینان بی معنی، آن اشارات عالیّه بر همان امور خسیسه^(۱۸) فرو آورند، تا به قدر الوسع ملاحظه جانبی الکشف و الکتّم کرده باشند، و به برزخ جامعیت اواسط، از عواقل^(۱۹) اطراف، التجا برده ...».

سپس وارد اصل مطلب و شرح الفاظ غزل حافظ می شود و در معنی الفاظ بیت اول:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی
خرقه جائی گسرو باده و دفتر جائی

می گوید:

«دیر مغان؛ مقام طلب است، و اثبات شیدائی خود را نظر به آن است که طالب را حقیقت مطلوب معلوم نیست، پس

۳-راه یاب

۴-دورویها

۵-برده ها

۶-عراه

۷-لباسها

۸-خیال پردازی

۹-آیه ۱۳ سوره لقمان.

۱۰-آیه ۱۸ سوره آل عمران.

۱۱-یعنی وقت ظهور امام زمان (ع)

خدا به زمین می گوید: ای زمین!

آنچه از گنجینه ها و معادن داری

بیرون بیاور

۱۲-خبره شود.

۱۳-طبایع، غرائز، ادراکات.

۱۴-برای زمین از جام کسرات

بهره ای است.

۱۵-چیمودن.

۱۶-نوبت به نوبت گرفتن، دست به

دست گردانیدن.

۱۷-بدون عذر و بهانه.

۱۸-پست.

۱۹-حدمات.



پس مکشوف شد که غبار احکام و آثار قوای بدنی آئینه دل را از نمایش جمال وحدت حقیقی محجوب می دارد، چنانچه شأن آئینه غبارآلود باشد که عین واحد در او متکثر و متحرری نماید ...
بیت سوم:

جویها بسته ام از دیده به دامان که مگر
در کنارم بنشانند سهی بالائی

در تبیین این بیت ضمن تحقیقات علمی می گوید:

«پس محقق شد که طلب بی شوق صورت نمی بندد و هر چند شوق بیشتر باشد اراده و عزیمت منبعثه از آن راسخ تر باشد، و این قضیه ای است وجدانی، پس در صدق طلب، کمال شوق ضروری است، و شوق عبارت است از میل به امری محجوب غیر حاصل، و مفارقت از محجوب مستلزم سأمه^(۲۳) و حزن است که گریه از لوازم آن است. از این جهت تعبیر از کمال شوق به تواتر گریه نموده، لوالدی:

بیت:

دعوی عشق می کنی، ناله و آه زار کو
لاف طلب چه می زنی، سوزش درد کار کو

هایم وار^(۲۰) در بیابان طلب افتاده، تا بعد از وصول معلوم گردد که حقیقتاً چه می جسته.
و «خرقه» کنایه از رسوم زهد است که حجاب بسیاری از صورت پرستان شده، آن را وسیله استجلاب^(۲۱) اغراض فاسده خود می دارند.
بیت:

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ز آنچ آستین کوتاه و دست دراز کسرد

و «دفتر» اشاره به مرتبه ملایمی است که سدر راه بسی تیرگان می شود و به اندک مایه ظنونی چند فاسد کاسد در بازار وقاحت دکان خود فروشی نهند و خود را در صورت بزرگان به مردم نمایند ...

پس مؤدای این بیت این باشد که در همه مراتب طلب همچو من سرگردانی آشفته حالی نیست که به کلی روی از همه جهت سوی مطلوب آورده، و در هر قدمی از علاقه آن علایق گذشته، زهد و علم که مایه مباهات مردم می باشد، هر یک را در مرتبه ای از مراتب سلوک مرهون باده معرفت گذاشته، یعنی چنانچه شیوه بی خبران است دیده بیدار و عجب بر آن گماشته ...
سپس در بیت دوم:

دل که آئینه شاهی است غباری دارد
از خدا می طلبم صحبت روشن رانی



و مراد به «سهی بالا» مطلوب حقیقی است که اعلی مطالب است، و در طی این وصف الحال، اشارت می نماید به آنکه در صدق طلب کمال شوق ضروری است، والله تعالی اعلم»
بیت چهارم:

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست
گشته هر گوشه چشم از غم دل دریائی

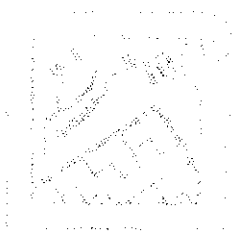
«معنی این بیت قریب است به بیت سابق، چه غرض اظهار شوق است به مطلوب که مستلزم کثرت بکاء است، چنانچه سابقاً مبین گشته، و چون تجلی شعوری که در این سیاق به باده اشاره به آن رفته، بی وساطت صورت مثالی که آن

دل را به گفته محققان «نفس ناطقه» می داند. آنان بالاتر از آن را جوهر قدسی می نامند و آن را روح می خوانند، و قوایی که از نفس ناطقه بر بدن فایض می گردد، نفس می نامند ...

«لاجرم این معنی مقتضی آن شد که آدم معنوی که نفس ناطقه است از اعلی سماء صرافت و حدت ذاتی خود به ادانی ارض تکثر و تعدد و قوای جسمانی و مشاعر ظاهره و باطنه حیوانی تنزل نماید، و به رنگ هر یک از آن برآید.

بنابراین در هر موطنی از مواطن به حکمی از احکام متصف گردد، و از هر روزنی از آن روزن، نوری دیگر از انوار جمال معشوق مشاهده نماید، و از اینجا به تمویه^(۲۲) کثرت اوصاف، از تحقق به وجدات ذاتی باز ماند ...

۲۰- شیفته و سرگشته.
۲۱- پیش کشیدن.
۲۲- آرامش.
۲۳- تأثر شدید.



به منزله صوان و ظرف است، جز اعیان اهل عیان زمان را متصور نیست.

و در مبادی احوال که هنوز خواهشی^(۲۴) احکام کونیه به کلی از پیش دیده بصیرت طالب مرتفع نشده، و غین^(۲۵) حجب صفات از پیش عین وحدت ذات منقش^(۲۶) نگشته، شهود محض بر صرافت^(۲۷) بی رنگی و محوطلت^(۲۸) اطلاق میسر نگردد، بلکه به ملابس^(۲۹) تعینات معنوی و تقییدات مثالی ملبس گشته، طالب صادق را رخ نماید
لوالدی قدس سره:

بر جمال دلبر ما نور عزت شد حجاب
زان تجلی در نقاب لن ترانی می کند
گشت پیدا در دل اسعد خیال یار و او
با خیالش روز و شب عیش نهانی می کند

توان که مراد به «کشتی باده» آن صورت مثالی باشد. این يك وجه است از محامل این بیت، و این معنی به مراسم مرتبه طلب که وجهه قصد ناظم در این غزل تبیین طرق آن است، انطباق است ...

و مراد به «گوشه چشم» هر حاسه ای از حواس باشد، تعبیر عنها با شهر افرادها و اظهارها، چه حکم بصر در موطن ظهور اقوی است، و کمال انکشاف در مرتبه اوست ...
بیت پنجم:

کرده ام توبه به دست صنمی باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرائی

جلال الدین در اینجا به طرز معمول آن عهد که میان عرفا مرسوم بوده است، این بیت را بدان گونه معنی می کند که ناظم یعنی حافظ می خواهد بگوید:
«و ثبته عهد متأكد می دارم که اسرار حقیقت را اظهار نکنم الا در صحبت آشنائی که چهره سیرت او رو به حسن معنوی که تناسب در احوال و اعتدال در سایر خصال است موسوم بوده، جمال مرتبه او به دقائق کمال مزین باشد، و بزم دل به حضور پر نور او آراسته گردد، چه حقائق الاسرار صونها عن الاغیار...»^(۳۰)
بیت:

پیر میخانه چه خوش گفت به آن دردی نوش
که مگوراز دل سرخته با خامی چند

که اگر آن حقائق با قاصران در میان نهند، آن را اضاعت^(۳۱) کرده باشند ...»

جلال الدین در اینجا داستانی نقل می کند که فقط او نقل کرده و در جای دیگر نیست و آن اینکه از درویشی شنیده است شخصی به نام شیخ محمود عطار که در روزگار خویش یگانه بود، و اکابر زیرکان آن عصر از انوار معارف او مقتبس می بوده اند، مراد حافظ بوده، و حافظ را با او سلسله صحبت و ارادت بود، آن گاه می گوید:

«غرض از نقل این حکایت اولاً تنبیهی است بر احوال ناظم که به تقریب در این مقام نموده شد. ثانیاً آنکه اکثر اهل زمان به واسطه بعضی احوال ناظم که در السنه ناس افتاده، و الله بصیرٌ بأحوال عباده، سخنان او را بر همان معانی ظاهر که فطن^(۳۲)، قصر^(۳۳) این عبارات به آن مموهات^(۳۴) جایز ندارد، فرود آورند، و از حمل آن بر امثال این حقائق انگشت تعجب به دندان تفکر گیرند، و با همه از مضمون لا تنظروا الی من قال و انظروا الی ما قال،^(۳۵) و فحوای: اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال،^(۳۶) عاقلند. و اگر فرضاً صاحب سخن را به هیچ وجه لمحی^(۳۷) مخفی نیز به جانب این معانی نبوده باشد، استنباط این معانی از آن در غایت ظهور و جلاست، و متبصر صاحب حال را در این، حالهاست ...
بیت:

تو چه دانی زبان مرغان را
که ندیدی دمی سلیمان را

بیت ششم:

سرّ این نکته مگر شمع درآرد به زبان
ورنه پروانه ندارد به سخن پروائی

در بیان معانی الفاظ این بیت جلال الدین می گوید: «کلمه جامعه درین مقام آن است که حقیقت عشق با لذات مقتضی فناء عاشق است در معشوق، و چون عاشق که احد طرفی ظهور احکام عشق است در معشوق فانی گردد، لا محاله احکام عشق نیز در احکام معشوق مستهلك گردد.



- ۲۴- پرده ها.
- ۲۵- لایر
- ۲۶- بر کاسته.
- ۲۷- سرو کردن، خالص گردانیدن.
- ۲۸- سرو، خالص.
- ۲۹- لباسها.
- ۳۰- واقعیات اسرار را باید از اغیار حفظ کرد.
- ۳۱- ضایع.
- ۳۲- زهرک، هوشمند.
- ۳۳- منحصراً نمودن.
- ۳۴- دروغهای راست نما.
- ۳۵- از سخنان امیر مؤمنان است که فرمود: بنگرید چه کسی گفته است، و ننگرید به آنچه گفته است.
- ۳۶- مردان را با حق بشناس نه حق را یامردان!
- ۳۷- اندک نظری

هر بوی که از مشک و قَرْتَمُل (۳۸) شنوی
از سایه آن زلف چو سُنبل شنوی
چون ناله بلبل ز پی گل شنوی
گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی

پس در بدو حال که فَنای عاشق به بقای معشوق متحقق گردد، اظهار اسرار عشق صورت نَبندد، تا آن زمان که به بقای معشوقی متحقق گردد، و آن گاه احکام مرتبه معشوقی همه از او به ظهور پیوندند، و مضمون من عرف الله کلّ لسانه (۳۹) با فحوای من عرف الله طال لسانه (۴۰) یک وجه از وجوه توفیق این است.

بیت هفتم:

سخن غیر مگو با من معشوقه پرست
کز وی و جام میم نیست به کس پروائی

شرطی دیگر از شرایط راه طلب باز می نماید که طالب می باید روی التفات از غیر مطلوب گردانیده، و جهت قصد مقصود نباشد، از غیر او نگوید و نشنود، بلکه غیر او نبیند و نداند.

جلال الدین در این بیت «جام می» را مجلای قرین معشوق می داند، «چه در جانم نظر به اوست نه غیر، و همانا جمعی که این وجه توفیق از ایشان پوشیده مانده از این نکته بی خیرند

بیت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

و بنابراین آنکه در مقدمه تمهید رفت که دل را جام می گویند، می تواند که مراد از «جام» در این مقام دل باشد، چه سالک در بدو حال که متوجه تصفیه قلب است، دل و دلدار هر دو نصب العین دارد، چنانچه در معنی «گیر» و در «ترسا» نموده شد، تا آن زمان که تمام به دلدار پیوندند، و دل در او گم کند، آنگاه مضمون این مقال وصف الحال او باشد.

بیت:

من بودم و شکسته دلی از متاع دهر
و آن هم زروی لطف عزیز می قبول کرد

و آن گاه به کلی از لوث اثبیت (۴۱) پاک گردد، و این وجه همانا به مقصد غزل و ذوق خاص ناظم انساب است و در این وجه مثل نکته سابقه ملاحظه باید داشت، چه دل ملاحظ بالذات نیست، بلکه عاشق در او روی دوست می بیند.

رباعی:

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی
در دیده توئی و گرنه می دوختمی
جان همدم توست ورنه روزی صدبار
در پیش تو چون سپند برسوختمی



۳۸- گلی که اکثر زنان هندی در گوش گذارند (غیاث اللغات)

۳۹- هر کس خدا را شناخت زبانش بند می آید.

۴۰- هر کس خدا را شناخت زبانش دراز می گردد. در اینجا شاید شبه جمله «همسان شده» حذف شده باشد.

۴۱- دوگانگی.

نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج نروند اهل نظر از پی نایبانی

نرگس را اگر چه صورت چشم هست، از حقیقت آنکه بینائی است بی نصیب است. آدمی صورتان بی معنی نیز اگر چه در صورت انسانیه اند که نسبت به انجم کائنات به منزله چشم است مردم را، بلکه مردم چشم^(۴۲) را، لیکن از حقیقت آنکه بینائی بحقیقت است، بی بهره افتاده اند.

بیت:

گشت زاهد به هوای گل رخسار حبیب
همچو نرگس همه تن دیده ولی بینا نیست

و مع ذلك سنت سنیه الهی بر آن رفته که لایزال این طائفه به مراد جدال تکدیر^(۴۳) شرع^(۴۴) خاطر صفا بخش دانایان آگاه کنند، و خود را در صورت اهل کمال به قاصر نظران نمایند، و به دعای بلند که ایشان را از معنی آن خبر نباشد، استجلاب^(۴۵) قلوب عوام کنند، و ایشان را از توجه به دانایان و استفاضه از دل دانای ایشان محروم گردانند. و شان طالب آن است که اصلاً این طائفه و ترهات ایشان ملحوظ نظر اعتبار او نباشد، و به مزخرفات ایشان خاطر نرنجانند و عنان از صوب مقصد خود نگردانند.

بیت:

ایله اگر زنج زند، توره عشق گم مکن
شیوه عشق پیشه کن، هرزه شمر دگر حرف

چه امثال این موانع نزد همت طالبان ثابت قدم عرضه اعتبار نیست، و اگر سائلک به این وسوس متزلزل شود، راه عشق از پیش نرود.

بیت:

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوه رندی و مستی نرود از پیشم

بیت هشتم و نهم

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه می گفت
بر در میکده ای بادف و نی ترسائی
گرمسلمانی از این است که حافظ دارد
آه اگر از پس امسروز بود فردائی

در ظلمات کثرت اکران، طالب صاحب درد را وجهه طلب جز شروق^(۴۶) آفتاب وحدت حقیقی نیست، چه در شب تاریک هجران، عاشق دردمند را قُصارای مُنی^(۴۷)، جز ظهور نور جمال معشوق نباشد، و این مقال ترانه زبان حال او باشد:

یارب این تیره شب هجر به پایان آید
یارب این درد مرا نوبت درمان آید

تا آن زمان که تباشیر انوار حقیقت از مشرق دل او سر

برزند، و مواكب^(۴۸) غیاب^(۴۹) امکانی از صولت تیغ اشعه خورشید تجلی، راه انهمزام پیش گرفته و به مغرب اختفاء ذاتی و انتفاء اصلی خود رونهد، آن گاه هاتف مقام، ندای این بشارت دهد.

بیت:

از افق مکرمت، صبح سعادت دمید
محو مجازات شد، شاه حقیقت رسید

*

تا کی به خواب صبحدمی فارغ از صبح^(۵۰)
برخیز کافتاب دمید از شعاع می

و چون در این حال، سالک را جمال و حدت ذات به حق الیقین منکشف نگشته، بلکه مطمح^(۵۱) او تباشیر انوار الیقین است، مناسب این حال، وقت صبح به غایت روشن باشد.

و معنی «میکده» از پیش گذشت که مقام عشق است. و چون هر مقام را مراتب بسیار و موافق بی شمار است، تنکیر میکده مناسب باشد.

و با ملاحظه معنی «ترسا» و «سحرگاه» بر در میکده بودن ملایم نماید. پس خلاصه معنی آن باشد که مرا از این سخن به غایت خوش آمد که رهروی صاحب قدم به کمال نزدیک

رسیده که شب دوری او به صبح تباشیر انوار تجلی رسیده بود، می گفت که اگر اسلام و خدا دانی از این نمط^(۵۲) است که حافظ دارد، یعنی ناتمامان بی درد که مدار اعمال و احوال

ایشان بر صور گونی و رقایق مجازی است، و در این اسلوب، سلوک طریقه و مالی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون^(۵۳) نموده، چنانچه بر نکته دان پوشیده نیست، ای بسا حسرت و ندامت که ایشان را باشد در روز حساب که مدار بر حقیقت

محض باشد، و صور تابع معانی گردد، بلکه معانی صور گردد، و صورت بی معنی متلاشی شود، همچنان که در این عالم، معنی بی صورت معدوم می نماید، در آن موطن، صورت بی معنی معدوم باشد.

بیت:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

چه نقد مموه^(۵۴) عمل ایشان که بی سکه حقیقت اخلاص است، نزد صراف عدالت الهی، مقبول نخواهد بود، و در روز بازار حساب، مفلس و تهی دست خواهند ماند.

بیت:

قلب اندوده حافظ بر او صرف نشد
که معامل^(۵۵) به همه عیب نهان بینا بود

بودن فردا که در این سباق^(۵۶) یوم الحساب خواهد بود، با آنکه در آن هیچ شک و ریپ نیست، نکته ملحوظ شده از قبیل تنزیل عالم به منزله جاهل، و اجرای کلام بر سنن اعتقاد

۴۲-مردمک.

۴۳-آلوده کردن

۴۴-سرچشمه.

۴۵-جلب کردن، کشیدن.

۴۶-درخشش.

۴۷-کمترین آرزو.

۴۸-سپاهیان

۴۹-جمع ضعیف، به معنی تاریکی

شب است.

۵۰-چیزی بخورند یا بنوشند.

۵۱-محل نظر.

۵۲-شروع.

۵۳-مرا چه باشد که کسی را پرستش

نکنم که مرا آفرید، و همه به سوی او

بازگشت می کنند. آیه ۲۲ سوره

یس.

۵۴-دروغ راست نما.

۵۵-معامله کننده، آرزومند.

۵۶-سابقه.

مخاطب است.

بیت:

قیامت است بر آن رخ نقاب زلف اما
نقاب چون نگشائی قیامت این باشد

چون گویا نزد این طائفه صورت پرستان متحقق نیست که روز حساب خواهد بود، و در آن روز مدار بر حقیقت محض خواهد بود، نه بر تمویهات صورت و تصویرات مجازی! و اگر به کلی ذاهل^(۵۷) از حقیقت نبودندی، منعمک و منغمس^(۵۸) در مجاز نشدندی.

بیت:

گوئیا باور نمی دارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

این يك روست از معنی این دو بیت که هر دانا را بی مزید توجهی ظاهر گردد، و از آنجا که عارف را از بدو سلوک تا منتهای وصول، سیر بر جمیع مواطن الهی از مبدأ تا معاد و تمام ایام الله از ازل تا ابد واقع می شود، و نهایت مرتبه وصول او معاد اکبر و قیامت کبری است درین نشئه.

این معنی از این بیت توان دریافت که زبان حال سالک صاحب مقام که سیرش قریب به وصول شده، بر در میگذرد توحید، صرف وقت طلوع صبح قیامت، ظهور حقیقت به این معنی گویاست که اگر مسلمانی از این نوع است که صورت پرستان دارند، آه از آن دم که خورشید حقیقت از افق هدایت سر برزند، که پیدا شود به حق یقین که آن توجهات و طاعات حقیقتاً نقش و صورت پرستی بوده، نه خداپرستی، چه احکام تقلیدات وهمی و خیالی غالب بر نشئه انسانی است، و از این جهت وجهه ناقصان جز صورتی محصوره از آن صورت نتواند بود. والحق اعلی من کل ما تصوّرته^(۵۹). والله خلقکم و ما تعملون^(۶۰)

این بود آنچه به میامن صفاء وقت و برکات لطف زمان از نفعات ربانی به هوای فضای جولان خیال مححر این مقال رسید، و زبان زمان واضح بیان مستشرقان^(۶۱) گلشن راز را به اشارت با بشارت الا فتمرضوا لها^(۶۲) به استشمام نوايح^(۶۳) فحاری^(۶۴) آن می خوانند.

بیت:

قدمی ز خود برون نه به ریاض عشق کانجا
نه صداع^(۶۵) نفضه گل نه جفای خار باشد

و همانا نکته دان شوخ طبع که اسلوب رمز وایماء که زبان بی زبانان عشق است داند که در مطاوی^(۶۶) این اوراق بسی سخنان نانوشته خوانند، بلکه به مدد مقدمات احاطه بر تمام مقاصد ناظم (حافظ) در سایر اشعار او تواند، چه از فحوای آن طریق سیر او تا آنجا که مستقر همت اوست، که نشانه سهام هر کس از آن دو بیرون نتواند بود، معلوم گشت، و بنابراین در تکثیر وجوه محامل^(۶۷) این ابیات شغف نمود، بلکه به ذوق خاص ناظم (حافظ) انساب بود اکتفا نمود. مصرع: «اندکی گفتم و بسیار دگر می دانم».



۷۵- شغافل.

۸- منعمک و منغمس، هر دو به معنی «فرو رونده» است.

۹- حق برتر است از آنچه تصور کرده ای.

۱۰- خدا شما را آفرید، و نیز آنچه را انجام می دهید. آیه ۹۶- سوره صفات.

۱۱- بوی کشان.

۱۲- اشاره به حدیث نبوی است که فرمود: ان فی ایام دهرکم نفعات الا فتمرضوا لها. یعنی در روزهای زمان شما نسیمهایی است، به هوش باشید و آنها را دریابید.

۱۳- بویهای خوش.

۱۴- معنی مضمون.

۱۵- دودسر.

۱۶- لابلان، خلال.

۱۷- محملها

